



## درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۶۸	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۲۶
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	تقسیم قطع موضوعی به لحاظ متعلق			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

بحث در «اخذ العلم بالحکم مانعاً فی موضوع الحکم» بود و در مقدماتی که برای بحث مطرح کردیم گفتیم که در اینجا اشکال دور جاری نیست؛ زیرا توقف در اینجا طرفینی نیست \_ به خلاف آنجایی که علم به حکم، شرط در ثبوت حکم بود \_ زیرا گرچه در موضوع عدم الحکم، علم به حکم اخذ شده است؛ اما عدم الحکم، متوقف بر علم به عدم الحکم نیست؛ لذا دور لازم نمی آید؛ اما اشکالات دیگری در اینجا وجود دارد.

### اشکال اول: لزوم لغویت

اشکال اولی که در اینجا وارد می شود، اشکال لغویت است؛ زیرا هنگامی که علم به حکم، مانع از ثبوت حکم قرار گرفت، معنایش این است که با وصول حکم، حکم منتفی می شود؛ یعنی حکم غیر واصل، محرکیت ندارد، و اگر واصل شود، موضوع آن منتفی می شود؛ زیرا موضوع حکم، عدم العلم به حکم است لذا انشاء چنین حکمی لغو است.

#### جواب اول:

اشکال لغویت قابل جواب است به اینکه این لغویت، در صورتی است که این علم به حکمی که مانع حکم تلقی می شود و در موضوع حکم اخذ می شود، مطلق علم به حکم از هر سببی باشد؛ اما اگر عدم العلم از سبب الخاص در موضوع حکمی اخذ شود؛ دیگر لغویت لازم نمی آید؛ مثلاً گفته شود اگر از علم مقدمات عقلیه حاصل شد، حکم منتفی است، از این لغویت لازم نمی آید؛ زیرا اگر این علم از مقدمات دیگری غیر از مقدمات عقلیه حاصل شود، این حکم با علم به آن منتفی نخواهد شد و محرکیت دارد.

#### جواب دوم:

جواب دوم از این اشکال این است که محرکیت این حکم منتفی نمی‌شود و زمانی که علم به حکم حاصل نشود اما از طریق حجت شرعی دیگری \_ مانند خبر واحد \_ این حکم برای مکلف ثابت شود، حکم در حق او منتفی نیست و برای او محرکیت خواهد داشت.

این جواب دوم بر مبنای کسانی که قائلند که ادله حجیت، طریق را علم تبعیدی جعل می‌کنند، وارد نخواهد شد؛ زیرا حتی اگر حجت شرعیه غیر علمیه نیز بر آن حاصل شد، و فرض این باشد که ادله حجیت آن دلیل، آن را به منزله علم تبعیدی قرار داده، با قیام این حجیت غیر علمیه، علم تبعیدی نزد شارع وجود دارد و حکم منتفی خواهد شد و اشکال لغویت باقی خواهد ماند.

### اشکال دوم

اشکال دومی که در نتیجه اخذ علم به حکم، مانع از حکم، اشکالی [است که در تقریرات استاد شهید به آن اشاره شده؛ البته] عبارتی در تقریر استاد شهید آمده که اگر بخواهیم به آن عبارت اکتفا کنیم، رجوع این اشکال دوم، به اشکال اول است؛ اما بعد تقریبات دیگری بیان می‌کنیم که جایگزین اشکال دوم می‌شود. اشکال اولی که گفتیم که لغویت بود، مربوط به عقل عملی است یعنی امتناع، به معنای امتناع عقل عملی است؛ ولی اشکال دومی که استاد شهید بیان می‌کنند، می‌خواهند بگویند اخذ علم به حکم، مانعاً من حکم، نه تنها از نظر لغویت و عقل عملی اشکال دارد؛ بلکه امتناع عقل نظری دارد و محال است چنین حکمی اتفاق افتد؛ عبارت چنین است:

«أنه لو أخذ عدم حصول العلم عن طريق العقل مثلاً موضوعاً للحكم، لزم عدم إمكان وصول هذا الحكم إلى من علم بالحكم عن هذا الطريق، فيكون جعل هذا الحكم بشأن هذا الشخص مستحيلًا، نظير استحالة جعل الحكم في حق المتجري بما هو متجراً لاستحالة وصوله إليه»<sup>۱</sup>

اگر ما به همین مقدار اکتفا کنیم، این مقدار، برگشتش به لغویت است؛ یعنی اینکه بگوییم جعل حکم مستحیل الوصول، مستحیل است؛ این استحاله، استحاله عقل عملی خواهد بود و به این بر می‌گردد که گفته شود به این دلیل که وصول چنین حکمی مستحیل است، جعل آن لغو است و الا از لحاظ وجودی ممکن است و جعل آن امکان دارد و فقط وصول آن غیر ممکن است.

ما تقریباتی داریم که بر اساس این تقریبات \_ لا اقل دو تقریب \_ امتناع جعل چنین حکمی را بر اساس حکم عقل نظری توجیه می‌کند؛ یعنی می‌توانیم اشکال دومی وارد کنیم که این اشکال دوم، مبتنی بر لغویت نباشد بلکه می‌گوییم خود جعل چنین حکمی استحاله دارد نه از باب لغویت.

۱. مباحث الاصول (قسم الثانی)؛ ج ۱، ص ۴۲۸.

**تقریب اول:**

(این تقریب را به عنوان تقریب تصحیح تقریب استاد شهید بیان می‌کنیم که بعد از رد اشکال دوم آقای صدر به اینکه برگشتش به اشکال اول است، می‌توان گفت این اشکال سوم است):

از اخذ العلم فی موضوع الحکم، مانعاً، یلزم ان یکون وجود الشیء، سبباً لعدمه؛ و این ممتنع است؛ زیرا اگر علم به حکم مانع از خود حکم تلقی شد، معنایش این است که مکلف تا علم به حکم پیدا کند، حکم از من برداشته می‌شود و حکم در حق او منتفی شود و اگر با علم او حکم منتفی شود، معنایش این است که وجود حکم در علم مکلف، سبب برای انتفای حکم است در علم مکلف؛ همانطوری که وجود الشیء فی الخارج نمی‌تواند سبب عدمش باشد، وجود علمی شیء نیز نمی‌تواند سبب عدم علمی آن باشد و همانگونه که تناقض در عالم واقع محال است، در عالم علم نیز محال است و اینکه وجود الشیء، علت عدم الشیء بشود، محذور تناقض را دارد \_ گرچه خود تناقض وجود ندارد؛ لذا این نه تنها در مقام واقع محال است، بلکه در مقام علم نیز محال است؛ یعنی تصدیق به دو متناقض در آن واحد نیز محال است. بنابراین وقتی خود چنین چیزی محال است، جعل آن نیز محال می‌شود.

جواب این اشکال این است که این اشکال \_ که از این جعل، محال لازم می‌آید \_ در صورتی است که این حکم علی نحو حکم شخصی فرض شود که در این صورت از حکم برای این شخص معین، محال لازم می‌آید؛ اما اگر حکم برای شخص خاص نباشد بلکه نوع الحکم یا جنس الحکم باشد، در اینجا محال اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه از توجه حکم به شخص این انسان محال لازم می‌آید؛ لذا اینچنین حکمی به چنین شخصی متوجه نمی‌شود مطلقاً.

بنابراین این بیان، بیانی است که می‌تواند توجیه کند استحاله از امتناع را \_ نه استحاله بنابر لغویت را \_ [البته در موردی که حکم شخصی باشد].

**تقریب دوم:**

این بیان دوم، حتی در نوع الحکم نیز جاری خواهد بود که چنین است:

مقدمه اول: جعل حکم، به وسیله جاعل، نیاز به داعی دارد و بدون وجود داعی، تحقق جعل محال است و این استحاله، استحاله عقل نظری است نه استحاله عقل عملی؛ مثل این است که بگوییم وجود معلوم بدون علت ممتنع است.

مقدمه دوم: آنچه می‌تواند داعی مولا برای جعل حکم باشد این است که محرک عبد به سوی فعل باشد.

مقدمه سوم: محرکیت چنین جعلی برای عبد، ممتنع است؛ زیرا اگر واصل نشود که محرک نیست و اگر واصل شود، حکم موضوعاً منتفی خواهد شد.

بنابراین جعل این حکم از سوی جاعل محال است.